

امکان سنجی تمسک به قاعده «لاضرر» در اثبات ضمان خلق پول

چکیده

خلق پول یکی از پدیده‌های جدید در نظام‌های اقتصادی امروز است که آثار و تبعاتی از جمله تورم و کاهش ارزش دارایی‌های پولی افراد جامعه را به دنبال دارد. با توجه به اینکه این کاهش ارزش نوعی نقصان و ضرر به شمار می‌آید -فارغ از حکم تکلیفی آن-، لزوم جبران این کاهش و ضرر از جمله مسائلی است که لازم است از دیدگاه فقهی مورد بررسی قرار گیرد؛ چرا که با توجه به صدق ضرر در نقص مالیت و شمول قاعده «لاضرر» این پرسش مطرح می‌گردد که آیا می‌توان بر اساس این قاعده ضمان را ثابت نمود؟ در نوشته حاضر با روش توصیفی-تحلیلی با بررسی موردی مسئله خلق پول و تطبیق «لاضرر» با مطالعات کتابخانه‌ای، شش چالش اساسی که برای تمسک به لاضرر وجود دارد بررسی گردید و با توجه به مضمون قاعده لاضرر به نظر می‌رسد مهمترین چالش در تمسک به قاعده این است که با وجود جعل حرمت تکلیفی «ایجاد نقص در مالیت» و وجوب تکلیفی «جبران ارزش کاهش یافته»، از نظر عرفی صدق نمی‌کند که شارع مقدس با عدم جعل ضمان موقفی اتخاذ کرده که موجب تحقق ضرر در خارج شده است. از این رو نمی‌توان ضمان را به عنوان حکم وضعی از این قاعده استفاده نمود.

واژگان کلیدی

ضمان، خلق پول، قاعده لاضرر، تورم، کاهش ارزش پول

موضوعات نوپدید همواره یکی از چالش‌های مهم در تلاش‌های فقهی فقیهان برای کشف و استنباط احکام شرعی مرتبط با آن بوده است. در تفکر فقهی شیعه استنباط این احکام بر اساس همان روشهای پذیرفته شده‌ای، صورت می‌گیرد که در سایر موضوعات و مسائل فقهی انجام می‌شود (جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰، ج: ۱، ۱۵). یکی از روش‌های رایج در استنباط احکام شرعی تمسک به عمومات و اطلاقاتی نظیر «أَوْفُوا بِالْعُقُود»^۱ در معاملات و یا قواعد عمومی استخراج شده از ادله مانند قاعده ید است که در صورت انطباق آن بر مصادیق مورد نظر و نبود مخصص و مقید، حکم شرعی آن استخراج می‌گردد. از جمله قواعدی که در راستای استنباط احکام مورد استناد قرار می‌گیرد، قاعده لاضرر است که از مجموعه‌ای از روایات مشتمل بر این تعبیر برداشت شده است.

از سویی دیگر یکی از موضوعات نوپدید دنیای معاصر، پدیده خلق پول در نظام‌های بانکی و پولی رایج دنیا است. موضوعی که حکم فقهی آن از زوایای مختلفی مانند حلیت یا حرمت تکلیفی، حرمت وضعی به معنای عدم نفوذ تصرفات تملیکی، تعیین مسئولیت حقوقی این اقدام برای شخص حقوقی و متولیان آن و ... قابل بررسی است. با توجه به تأثیر خلق پول در غالب موارد بر کاهش ارزش دارایی‌های پولی افراد جامعه و تضرر آنها، یکی از زوایای قابل بحث در این موضوع، بررسی حکم وضعی آن از جهت ضمان آور بودن سیاست‌ها و تصمیمات اخذ شده توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی مربوطه می‌باشد.

اهمیت موضوع مسئله با توجه به شدت ابتلای آن در دوران معاصر و پیامدهای منفی که خلق پول بی پشتوانه، به لحاظ اقتصادی و اجتماعی روی معیشت و زندگی مردم دارد، روشن است؛ چرا که این پدیده در شرایطی منجر به افزایش بی ثباتی در اقتصاد، تورم، افزایش بی‌عدالتی و فاصله طبقاتی و تداول ثروت میان ثروتمندان و اغنیا می‌گردد (سبحانی، دروردیان، ۱۳۹۵، ۳۵-۳۶)؛ فارغ از حکم تکلیفی خلق پول، بررسی حکم وضعی این اقدام و ضمان آور بودن یا نبودن آن اهمیت قابل توجهی در بررسی‌های فقهی دارد. از این رو نوشته حاضر، به بررسی امکان تمسک به قاعده لاضرر برای اثبات ضمان در اثر خلق پول می‌پردازد.

در میان مقالات و آثار موجود، با توجه به دو خصوصیت خلق پول و تطبیق قاعده لاضرر برای اثبات ضمان در آن، این موضوع به صورت مستقل و به طور خاص در آثار محققین و اندیشمندان مورد بررسی قرار نگرفته است اگرچه در برخی مقالات مانند مقاله ابعاد اقتصادی - فقهی پدیده خلق پول از منظر بانکداری اسلامی (اکبری و همکاران ۱۳۹۹، ۱۵۳) به تطبیق لاضرر بر مسئله خلق پول اشاره شده است اما زوایای تطبیق قاعده و چالش‌ها و راه‌حلهای مرتبط با آن ارائه نشده است.

روش مطالعه و تحقیق در نوشتار حاضر، توصیفی-تحلیلی با بررسی موردی مسئله خلق پول و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای است و حاصل بخشی از مطالعات و تحقیقاتی است که تحت اشراف استاد گرامی قدیرعلی شمس زیدعزه انجام شده است.

مفهوم شناسی و کلیات

امکان

واژه امکان از نظر لغوی بر اساس آنچه در مقدمه‌الادب آمده از ماده مکن و به معنای سهل و آسان شدن کار و مقدور شدن آن است (زمخشری، ۱۳۸۶: ۲۵۸) و در اصطلاح به آنچه مقابل ضرورت وجود و عدم است تعریف شده است. (طباطبایی، ۴۸)

^۱ المانده: ۱.

آنچه در موضوع بحث مد نظر است همان معنای لغوی این واژه است به این معنا که آیا «می توان» از قاعده لاضرر برای اثبات ضمان در خلق پول استفاده کرد یا خیر؟

ضمان

واژه ضمان در لغت از واژه ضمن و به معنای کفالت آمده است (صاحب بن عباد، ۸: ۲۷ و جوهری، ۶: ۲۱۵۵) و برخی آن را به معنای التزام نیز دانسته اند (فیومی، ج ۲: ۳۶۴) اما به حسب اصطلاح فقهی دو معنای برای آن وجود دارد، یکی به معنای ثبوت تعهد نسبت به مال است به این صورت که در فرض وجود مال باید خود آن را تحویل داده و در صورت تلف، باید مثل یا قیمت آن را برگرداند (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲: ۳۹۲) و معنای دیگر آن عقدی است که برای تعهد به مال یا نفس تشریح شده است (محقق حلی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۸۸) مراد از ضمان در موضوع بحث، معنای اول آن است یعنی آیا می توان براساس قاعده لاضرر ثبوت تعهد نسبت به نقصان مالیت را در ذمه و عهده ثابت کرد یا خیر؟

پول

در تعریف پول چنین آمده است: پول به چیزی گفته می شود که در جامعه به عنوان واسطه مبادله و وسیله پرداخت قیمت کالاها و خدمات پذیرفته شده باشد و نوعی دارایی است که در اقتصاد سه کارکرد عمده: واسطه مبادله و واحد شمارش و ذخیره ارزش را دارا باشد. (عربی و علوی، ۱۳۹۲، ۲۳۹) پول از گذشته های دور تا کنون مورد استفاده بشر بوده است و در تطور تاریخی آن شکل های مختلفی از پول کالایی تا پول های اعتباری و پول الکترونیکی را به خود دیده است.

خلق پول

ایجاد و عرضه پول در زمانی که در قالب فلزات گرانبها مانند طلا و نقره ضرب می شد به معنای ضرب بیشتر سکه های طلا و نقره بود و با توجه به کمیابی نسبی ماده اصلی آن، تولید و انتشار بیشتر آن همیشه با محدودیت مواجه بوده است. بعد از شکل گیری و رواج پول های اعتباری نظیر اسکناس تا اواخر قرن بیستم رابطه معینی میان انتشار اسکناس و طلاهای ذخیره شده در بانک های مرکزی وجود داشت و به عبارت دیگر استاندارد طلا در این دوره حاکم بود اما به دلایلی نظیر شرایط جنگی در عمل این رابطه حفظ نشده و اسکناس بیشتری توسط دولت ها چاپ شد که در عمل خلق پول به معنای منفی آن شکل گرفت. قطع ارتباط میان اسکناس و طلاهای پشتوانه آن با خروج آمریکا از توافق نامه برتون وودز^۲ در ۱۵ اکتبر ۱۹۷۱ آغاز گردید و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ تقریباً همه کشورها از استاندارد طلا خارج گردیدند. (آذرنیوار و ملک پور، ۱۳۹۹، ۲۳-۳۰) بعد از این دوره در عمل انتشار پول بی پشتوانه یا پول فیات^۳ رواج پیدا کرد و آنچه در مورد خلق پول و آثار آن در این نوشته گفته می شود ناظر به این وضعیت از پول است.

^۲ Bretton Woods

^۳ Fiat money

خلق پول در اصطلاح، روندی در علم اقتصاد است که طی آن نقدینگی یک کشور یا منطقه ی پولی (مانند منطقه یورو) افزایش می‌یابد (اکبری و همکاران ۱۳۹۹، ۱۳۹) و منظور از نقدینگی که از آن به پول وسیع نیز یاد می‌کنند مجموع حجم پول در گردش و شبه پول است (مجتهد، حسن زاده، ۱۳۹۰، ۴۲)

حجم پول در گردش وابسته به دو عامل است:

- ۱- پایه پولی که توسط بانک مرکزی ایجاد می‌شود^۱
- ۲- ضریب فزاینده پولی که توسط سایر بانک‌های دولتی یا خصوصی

خلق پول بانک مرکزی

بانک مرکزی بر اساس ترازنامه خود اقدام به انتشار پول می‌کند؛ یعنی با توجه به ستون درآمدها (یعنی ذخایر خارجی ارز و طلا و بدهی دولت) اقدام به انتشار سکه و اسکناس یا ایجاد سپرده برای بانک‌ها می‌نماید. (مجتهد، حسن زاده، ۱۳۹۰، ۳۸)

خلق پول سایر بانکها

بانک‌ها با استفاده از قابلیت ضریب فزاینده، با توجه به معیارهایی اقدام به وام دهی می‌کنند که در اثر این وام دهی پول جدیدی در مجموع نقدینگی ایجاد می‌شود.

بانک‌ها می‌توانند به نسبتی از سپرده‌ای که توسط مشتریان خود نزد آنها قرار گرفته، اقدام به وام دهی کنند؛ بدون اینکه در امکان پرداخت سپرده اول به سپرده گذار خللی ایجاد شود، به طور مثال اگر ۱۰۰۰ تومان سپرده در بانک الف ایجاد شود، او می‌تواند درصدی از آن را به دیگران وام دهد در عین حالی که در صورت رجوع سپرده گذار اولیه توان بازپرداخت سپرده را دارد، این درصد تحت تاثیر دو عامل است:

- ۱- درصدی که به عنوان ذخیره قانونی موظف به نگه داری است
- ۲- درصدی که به عنوان ذخیره احتیاطی یا اضافی به اختیار خود نگهداری می‌کند

بر این اساس اگر بانکی فقط بخواهد بر اساس ذخیره قانونی وام دهد و این ۱۰ درصد باشد می‌تواند ۹۰۰ تومان وام دهد با توجه به اینکه این وام دهی معمولاً با ایجاد سپرده صورت می‌گیرد. در ستون بدهی و دارایی وام ۹۰۰ تومان افزوده می‌شود، در نتیجه بر حجم پول وسیع در گردش که شامل اسکناسهای خارجی و سپرده‌های دیداری می‌شود، افزوده می‌شود و بانک بر اساس همین سپرده می‌تواند ۸۱۰ تومان به نفر بعد سپرده دهد و همینطور جریان وام دهی بانک و خلق نقدینگی ادامه پیدا می‌کند (عربی و علوی ۱۳۹۲، ۲۴۷-۲۵۱)

تورم

تورم پدیده‌ای اقتصادی است که نشانه آن افزایش عمومی سطح قیمت‌ها است تورم به این معنا است که افراد جامعه بدون اینکه تغییر مهمی در کیفیت کالاها و خدمات ایجاد شود ناچار به پرداخت پول بیشتری باشند. در واقع تورم با کاهش قدرت خرید همراه است و این به معنای آن است که ارزش پول آنها کاسته شده است. (همان: ۲۶۸)

گفته می‌شود هر گونه افزایش در حجم پول افزایش متناسبی در سطح قیمت ایجاد می‌کند از این رو یکی از عوامل تورم، تورم پولی است که ناشی از ارتباط مستقیم و متناسب میان عرضه پول و سطح قیمت‌ها است. (همان: ۲۷۲-۲۷۳)

پدیده تورم بسته به شدت و ضعف آن در هر کشور تبعات مشکلات و نابسامانی‌های بسیاری را بر یک اقتصاد تحمیل می‌کند از جمله اینکه توزیع ثروت و در آمد را به نفع عده‌ای و به ضرر عده‌ای دیگر به هم می‌زند (همان: ۲۶۹). از این رو کسانی که دارایی‌های خود را در قالب پول ذخیره کرده‌اند در صورت پدید آمدن تورم جدید بخش زیادی از ارزش ثروت خود را از دست می‌دهند به این معنا که اگر قبل از تورم مزبور قدرت خرید کالایی مشخص و یا دریافت خدمتی مشخص را داشتند با پدید آمدن تورم آن قدرت خرید سابق را از دست می‌دهند.

نکته قابل توجه این است که تورم‌زایی خلق پول به عواملی چون سرعت چرخش پول و صرف شدن آن در فعالیت‌های تولیدی که منجر به افزایش کالا و خدمات می‌شود و عدم آن بستگی دارد و اینگونه نیست که به طور مطلق خلق پول به سرعت منجر به افزایش تورم شود.

قاعده «لا ضرر»

یکی از قواعد مهم فقهی پر کاربرد در استنباط حکم شرعی، قاعده فقهی «لا ضرر» است که از روایت نبوی معروف با تعبیر «لَا ضَرَرَ وَلَا ضِرَارَ» برداشت شده است. این تعبیر در روایات متعددی در منابع فقهی ذکر شده است (کلینی ۱۴۰۷، ج ۵: ۲۹۲ و ۲۹۴، ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۳۳ و ۲۳۴، طوسی، ۱۴۰۷، ج ۷: ۱۴۷ و ۱۶۴) اما می‌توان ادعا کرد در میان نقل‌های متعدد آن بی‌شائبه‌ترین روایت از نظر سندی، نقلی است که مرحوم شیخ صدوق ره در من لایحضره الفقیه آورده است. ایشان در متن من لایحضره الفقیه سند روایت را این چنین بیان می‌کند: وَ رَوَى ابْنُ بَكِيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۳۳)

و در مشیخه سند خود را به روایات عبدالله بن بکیر اینگونه بیان می‌کند: و ما كان فيه عن عبد الله بن بكير فقد رويته عن أبي - رضي الله عنه - عن عبد الله ابن جعفر الحميري، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن علي بن فضال، عن عبد الله بن بكير (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۴: ۴۲۷)

همه راویان این سند - چه افرادی که در متن من لایحضره الفقیه و چه کسانی که در مشیخه از آنها نام برده - از ثقات هستند. علی بن الحسین بن بابویه پدر شیخ صدوق ره از افراد جلیل القدر و ثقه است که نجاشی به صراحت او را توثیق نموده است (نجاشی، ۱۳۶۵، ۲۶۱) عبدالله بن جعفر الحمیری نیز توسط شیخ طوسی ره در فهرست توثیق شده است (طوسی، ۱۴۲۰، ۲۹۴) احمد بن محمد بن عیسی الاشعری نیز در رجال شیخ طوسی توثیق شده است (طوسی، ۱۳۷۳، ۳۵۱) حسن بن علی بن فضال نیز توثیق صریح دارد (طوسی، ۱۴۲۰، ۱۲۳) عبدالله بن بکیر نیز در فهرست شیخ طوسی توثیق شده است اگرچه نسبت به مذهب او گفته شده است که فطحی است (طوسی، ۲۹۴). زراره نیز از اصحاب شاخص ائمه علیهم السلام و از ثقات می‌باشد (طوسی، ۱۴۲۰، ۳۰۴) بنابراین روایت از نظر سندی مشکلی ندارد اگرچه به خاطر فطحی بودن عبدالله بن بکیر موثقه است.

مضمون قاعده لا ضرر:

در متن روایت که در من لایحضره الفقیه نقل شده چنین آمده است: ابن بکیر از زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: سمره بن جندب نخلی را در کنار دیوار شخصی از انصار مالک بود و راه رسیدن به آن دیوار که نخل در کنار آن قرار داشت از داخل

منزل انصاری می‌گذشت و سمره بدون اینکه از مرد انصاری اجازه بگیرد وارد خانه او می‌شد و به سمت دیوار مذکور می‌رفت. مرد انصاری به سمره گفت تو می‌آیی و وارد می‌شوی و ما در حالتی هستیم که دوست نداریم تو ما را در آن وضعیت ببینی پس هر زمان که می‌آیی اجازه بگیر تا ما از آن وضعیت خارج شویم آنگاه به تو اذن خواهیم داد و تو وارد می‌شوی. سمره گفت چنین نخواهم کرد مال من است و بر آن وارد می‌شوم و اذن هم نمی‌خواهم. مرد انصاری نزد رسول خدا ص رفت و ایشان به سمره گفت که آن درخت را در ازای ثمن و بهای آن بفروش اما سمره نپذیرفت. حضرت ص پیوسته بهای بالاتری را برای درخت پیشنهاد می‌داد؛ اما او از فروش آن امتناع می‌کرد. رسول اکرم ص وقتی امتناع سمره از فروش درخت را دید فرمود: در ازای آن، درختی در بهشت از آن تو باشد اما سمره نپذیرفت. اینجا بود که پیامبر ص به آن مرد انصاری دستور داد تا درخت را بکند و به سوی او بیندازد و فرمود نه ضرر وجود دارد و نه اضرار. (ابن بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳: ۲۳۳)

فقره مورد استشهاد، کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در ذیل روایت است که می‌فرماید: «لاضرر و لا اضرار» یعنی ضرر دیدن و ضرر زدن وجود ندارد. در مورد معنای این فقره دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد:

برخی مانند شیخ الشریعه اصفهانی ره آن را بیانگر حرمت تکلیفی ضرر رساندن به غیر می‌دانند (شیخ الشریعه اصفهانی، ۱۴۱۰، ۱۸)، برخی همچون مرحوم امام ره آن را نهی سلطانی از جهت حاکم و ولی جامعه بودن پیامبر اکرم ص می‌دانند (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۳: ۵۳۲-۵۳۳) برخی آن را به معنای نفی حکم ضرری در دین می‌دانند که هر حکمی که منشأ ضرر شود در دین وجود ندارد فرقی نمی‌کند که حکم تکلیفی یا وضعی باشد (انصاری، ۱۴۲۸، ۲: ۴۶۰) و برخی همچون شهید صدر ره لاضرر را به معنای نفی ضررهای خارجی می‌دانند که رفع و وضع آن به دست شارع است یعنی هر موقعی از سوی شارع که در خارج و تکوین منشأ ضرر است را نفی کرده است. (صدر، ۱۴۱۷، ج ۵: ۴۹۲)

به نظر می‌رسد آنچه مرحوم شهید صدر ره در تحلیل مضمون لاضرر اختیار کردند از سایر دیدگاه‌ها صحیح‌تر باشد؛ زیرا هر کدام از آنها مستلزم رفع ید از ظهوراتی است که قرینه‌ای برای دست برداشتن از آن وجود ندارد. البته دیدگاه شهید صدر ره با این ظهور که این تعبیر مطلق ضرر را نفی می‌کند سازگار نیست؛ چراکه علی‌رغم اخبار شارع به نبود ضرر، به وجدان می‌بینیم که ضررهایی در خارج وجود دارد و همین نکته بدیهی سبب می‌شود که با در نظر گرفتن صدور این تعبیر از شارع مقدس، اینگونه استفاده شود که ضررهایی که منشأ آن شارع مقدس است در خارج منتفی است. در این صورت نیازی به حذف یا تقدیر «حکم» وجود ندارد، ادعای نفی حکم به لسان نفی موضوع نشده است، و لا نافیہ نیز به معنای نفی حمل نمی‌شود.

چالش‌های استدلال به قاعده لاضرر برای اثبات ضمان در خلق پول

بعد از روشن شدن معنای خلق پول و اثر آن و همچنین بعد از روشن شدن مفاد قاعده لاضرر باید دید که آیا می‌توان بر اساس این قاعده حکم وضعی ضمان را برای خلق پول ثابت نمود؟ به نظر می‌رسد شش چالش عمده برای تمسک به قاعده لاضرر در مسئله وجود دارد که در ادامه مورد اشاره و بررسی اجمالی قرار می‌گیرد.

چالش اول: اثبات وضع حکم بوسیله قاعده لاضرر

با توجه به اینکه در این مسئله به دنبال بررسی امکان اثبات ضمان به عنوان یک حکم شرعی از قاعده لاضرر هستیم پرسش اولی که باید به آن پاسخ داد این است که آیا اساساً قاعده لاضرر می‌تواند حکمی از احکام شریعت را ثابت کند یا اینکه فقط احکامی که منشأ ضرر باشند را نفی می‌کند؟

اگر در مقام بررسی مفاد قاعده لاضرر نظر برخی از بزرگان را بپذیریم که لاضرر حکمی را که منشأ ضرر است و می‌تواند مستند به شارع شود را نفی می‌کند (محقق داماد ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۵۸) در این صورت لاضرر مختص جعل‌هایی که منشأ ضرر می‌شوند، نخواهد بود بلکه اگر عدم جعل نیز منشأ ضرر شود رفع شده است، چرا که ضرر ناشی از عدم جعل نیز مستند به شارع است. همچنین اگر مبنای شهید صدر ره پذیرفته شود که لاضرر به معنای نفی واقعی ضرر به واسطه موقف شرعی شارع است در این صورت واضح است که اگر از عدم وضع حکمی مانند حرمت، ضرری متوجه مکلفین شود، شارع آن را رفع کرده یعنی حرمت را وضع کرده است.

اما اگر این دیدگاه مورد پذیرش قرار نگیرد اثبات حکم ضمان با تمسک به قاعده لاضرر با مشکل مواجه خواهد شد فرقی نمی‌کند که دلالت لاضرر را منحصر در بیان حکمی تکلیفی بدانیم یا نهی آن را سلطانی بدانیم یا اینکه مفاد آن را نفی حکم ضرری بدانیم.

چالش دوم: تطبیق عنوان ضرر بر نقصان مالیت

برای انطباق قاعده لاضرر بر محل بحث ابتدا باید دید آیا عنوان ضرر شامل نقصان مالیت می‌شود یا خیر؟ روشن است که ضرر شامل نقص عینی به اموال غیر می‌شود اما اگر کسی کاری کند که بدون اینکه در عین مال دیگری تغییری ایجاد شود، مالیت آن کاهش پیدا کند، آیا ضرر محقق شده است؟ اگر کسی ساختمانی بسازد که سبب کاهش نور ساختمان همسایه شود، و ارزش ملک او پایین بیاید یا در نزدیکی ملک او کسبی را ایجاد کند که موجب کاهش ارزش ملک او شود بدون اینکه چنین قصدی داشته باشد آیا موجب ضرر او شده است؟

شاید بتوان ادعا کرد که از نظر عرف بر نقصان مالیت اموری که ناشی از نقص در عین یا منافع آن مال باشد ضرر صادق است و نسبت

به نقصان مالیت در اموری که مالیت آنها ناشی از اعتبار است - نه ویژگی‌های عینی و منافع آن - مانند پول‌های امروزی، بعید نیست که عنوان ضرر تطبیق شود.

اشکال تقضی به شمول ضرر برای نقصان مالیت

ممکن است در تمسک به لاضرر برای ضرر از ناحیه نقصان مالیت این اشکال مطرح شود که اگر ایجاد ضرر از ناحیه نقصان قیمت ضرری بوده و ضمان آور باشد باید این نیز ضمان آور باشد که شخصی با عرضه محصولی در بازار موجب کاهش قیمت آن شود در حالیکه روشن است که نسبت به نقصان ایجاد شده در اموال سایرین مسئولیت و ضمانتی ندارد.

در پاسخ به این نقض ممکن است گفته شود اگر کسی به قصد کم کردن قیمت کالای دیگران کالایی را در بازار به قیمت بسیار نازل عرضه کند تا آنها را از صحنه رقابت خارج کند روشن نیست که نسبت به نقصان پدید آمده مسئولیت و ضمانتی نداشته باشد اما اگر صرف عرضه کردن کالایی بر اساس خصوصیت بازار - تناسبی که میان عرضه و تقاضا وجود دارد - موجب کاهش قیمت دیگر کالاها

شود ممکن است گفته شود از نظر عرفی اگر چه ضرر است اما این ضرر منتسب به عرضه کننده نمی‌شود زیرا این نقصان را عرف منتسب به طبیعت بازار می‌داند. به عبارت دیگر عرف حق فعالیت در بازار و عرضه کالا و قیمت گذاری را برای هر شخصی ثابت می‌داند و اینکه در اثر استفاده از این حق قیمت کالایی در بازار کم یا زیاد شود را مصداق ایجاد نقص در اموال دیگران یا سلب حق آنها نمی‌داند.

شاید همین نکته موجب تمایز این مثال با کاهش ارزش دارایی های مردم در مسئله خلق پول باشد زیرا عرف کاهش ارزش پول را ناشی از این فعل بانک می‌داند و در عرف گفته می‌شود دولت با خلق پول ارزش پول ما و قدرت خرید ما را کم کرده و به ما ضرر زده است؛ اگرچه در اینجا نیز کاهش قیمت صورت گرفته بر اساس همان خصوصیت بازار در عرضه و تقاضا باشد اما عرف این را سوء استفاده از حق انتشار پول می‌بیند.

به عبارت دیگر در هر دو فرض، ضرر و نقصان قیمت کالا صدق می‌کند اما آیا این ضرر به عامل آن استناد پیدا می‌کند؟ با توجه به اینکه خلق پول به دو صورت شکل می‌گیرد: اگر خلق پول توسط دولت و از طریق استقراض از بانک مرکزی صورت گرفته باشد، با توجه به اینکه اختیار چنین خلق پولی به صورت انحصاری در دست دولت است می‌توان گفت که این فعل دولت مصداق اضرار است و عرف این ضرر ایجاد شده را منتسب به او می‌بیند. اگرچه ایجاد تورم و کاهش ارزش پول نیز ناشی از همان مسئله نسبت میان عرضه و تقاضا است اما سوء استفاده از این حق انحصاری موجب اضرار به مردم شده و ضمان آور است.

اما اگر خلق پول به واسطه عدم نظارت کافی و بی تدبیری دولت در اختیاراتی که به سایر بانک ها غیر از بانک مرکزی- در اعطای تسهیلات داده است ایجاد شود کما اینکه بیشترین حجم خلق پول ایجاد شده از همین طریق صورت می‌گیرد، ممکن است ادعا شود انتساب این نقصان ارزش پول به فعل دولت روشن نیست و واضح نیست که در نظر عرف؛ اضرار صدق کند.

شاید بتوان از این شبهه به نحو دیگری نیز پاسخ داد به این صورت که در تطبیق لاضرر بر اقدامات منجر به کاهش مالیت در مسئله خلق پول می‌توان ادعا کرد که حتی اگر نقصان مالیت را مصداق ضرر ندانیم یا ایجاد این نقص را مصداق اضرار دولت ندانیم، اما بدیهی است که این نقصان مالیت موجب کاهش قدرت خرید مردم می‌شود و این نقصانی است که بر ویژگی که افراد جامعه واجد آن بودند، وارد شده است. شخصی تا قبل از اقدام دولت با ۱۰۰۰ ریال قدرت خرید یک کالا را داشت و بعد از آن قدرت خرید آن کالا را ندارد. این بیان شائبه ای که نسبت به صدق ضرر بر مالیت اعتباری وجود داشت را ندارد.

البته به نظر می‌رسد وقتی نقص مالیت یک کالا را مصداق ضرر ندانیم و بعد نقص در قابلیت و حالت بالقوه ای که در اشخاص وجود دارد را مصداق ضرر بدانیم خالی از نظر نیست. اگر شخصی آبرویی دارد و از بین برود، یا متاعی دارد و از بین برود و یا جسم او دچار نقص شود اینکه ضرر صدق می‌کند روشن است اما اینکه شخصی یک قابلیتی دارد که می‌توانسته از این قابلیت استفاده کند ولی به خاطر اقدام دیگری، این قابلیت و توان را ندارد، صدق ضرر محل تردید است. خصوصا اگر نسبت به خود شیئی که تمام ارزش آن به ارزش مبادله ای آن است بگوییم نقصان مالیت آن ضرر برای مالک آن به حساب نمی‌آید و بعد گفته شود اینکه مالک آن شیئی به این خاطر که قابلیت و توانایی که در اثر داشتن آن شیء داشته و اکنون نقصانی در این قابلیت ایجاد شده است، نسبت به او ضرر به شمار آید.

چالش سوم: انطباق لاضرر بر نقص های اعتباری

با توجه به اینکه پول در شکل امروزی آن تمام ارزش خود را از اعتبار دولت یا قانون به دست می آورد، این شبهه مطرح می شود که آیا می توان لا ضرر را شامل نقصی که ناشی از این اعتبارات عقلانی مستحدث است، دانست؟ روشن است که مصادیقی از ضررهای ناشی از اعتبارهای عقلانی که در زمان شارع وجود داشته مشمول این قاعده خواهد بود اما نسبت به پول بی پشتوانه که اعتبار خود را از قانون و قدرت سیاسی اقتصادی دولت می گیرد ممکن است گفته شود که اساساً شارع اینکه نقص در چنین اعتباری مصداق ضرر باشد را نپذیرفته است و باید به نوعی امضای شارع در این خصوص احراز گردد.

در پاسخ به این شبهه ابتدا باید مفهوم ضرر را مشخص نمود و بعد ملاحظه کرد که آیا شامل چنین نقص های اعتباری می شود یا خیر؟ به نظر می رسد ضرر، وارد کردن نقص بر امور مرتبط با انسان است گاهی این نقص به اموری که تکویناً مرتبط با انسان هستند وارد می شود مانند نقص هایی که بر جسم شخص، آبروی شخص و یا از لحاظ روحی و روانی به شخص وارد می شود. گاهی این نقص به اموری که بر اساس اعتبار مرتبط با انسان هستند وارد می شود. اینکه شخص را واجد یک حقی اعتبار کنند و بعد این حق از او سلب شود. نکته حائز اهمیت در این قسم این است که منظور از اعتبار چیست؟ آیا اعتبار حق از سوی معتبر مقبول است؟ آیا اعتبار حق در ارتکاز عام عقلانی است؟ آیا اعتبار حق، شرعی است؟

به نظر می رسد که برای صدق ضرر لازم نیست که یک حق واقعی - هر چند در نظر ساده عرفی - وجود داشته باشد بلکه همین مقدار که معتبری که مورد پذیرش جامعه ای قرار گرفته حقی را اعتبار کند سلب آن حق ضرر است. به عبارت دیگر ضرر یعنی وارد کردن نقص تکوینی یا سلب حق قانونی، فرقی هم نمی کند که قانونگذار آن چه کسی باشد. به طور مثال اگر دولتی در میان افراد جامعه برگه های حاوی شماره هایی را منتشر کند و بعد بگوید کسانی که رقم یکان آن ۷ هست حق استفاده مجانی از وسایل نقلیه عمومی را در روز یکشنبه دارند اگر کسی برگه شخصی را بردارد یا به طریقی مانع استفاده او شود گفته می شود که به او ضرر زده است.

وجهی برای اختصاص ضرر به مواردی که اعتبار حق در ارتکاز عام عقلانی ثابت باشد وجود ندارد وقتی که بالوجدان بر موارد مذکور که مبتنی بر اعتبار عام عقلانی نیست نیز صادق است.

با توجه به این بیان وقتی ضرر در لسان شارع اخذ می شود به معنای امضای آن اعتبارات خواهد بود اما نه به صورت مطلق بلکه تا جایی که با سایر قواعد و قوانین شریعت تنافی نداشته باشد. هم قواعد و قوانینی که در احکام تکلیفی وجود دارد و هم قواعد و قوانینی که در احکام وضعی وجود دارد و البته گاهی از مجموعه احکام شرعی مذاق شارع نیز احراز می شود که عدم تنافی با آن نیز لازم است، دلیل آن نیز روشن است چرا که در هر قانونگذاری وقتی حکم امضایی صادر می شود این قرینه لبیه وجود دارد که امضای او در چارچوب سایر قوانین اوست علاوه اینکه این مطلب در بسیاری از ادله لفظیه به عنوان قاعده عام وارد شده که قانون خدا بر سایر قوانین مقدم است «شَرُّطُ اللَّهِ قَبْلَ شَرْطِكَ» (الحر العاملی، ۱۴۰۹، ج ۲۶: ۲۶) و اینکه «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ» (الحر العاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵: ۱۷۲-۱۷۴) که می رساند مقید لفظی منفصل نیز برای این مطلب وجود دارد.

اما اینکه منظور از ضررهایی که بر اساس اعتبار حق شرعی باشد در صورتی که لاضرر به معنای نفی حکم ضرری باشد به این معنا خواهد بود که در اعتبار من اعتباری که من ثابت می دانم نفی نشده است. قضیه بدیهی است و بیان آن مستهجن است.

ممکن است گفته شود که درست است که ضرر به معنای ایراد نقص تکوینی یا سلب حق قانونی است اما وقتی از سوی یک قانون گذار صادر می شود به این معناست که منظور از سلب حق در خصوص قوانینی است که او اعتبار کرده است، اما این بیان نیز تمام

نیست زیرا اگر آن معنا از ضرر پذیرفته شد صدور از آن قانونگذار بیش از این اقتضا ندارد که مخالف با مجموعه قوانین او نباشد چراکه طبق این بیان حکم او امضایی خواهد بود اما نمی‌رساند که ضررهایی که براساس اعتبار حق شرعی معنا پیدا کرده است مقصود بوده است.

چالش چهارم: شمول خطابات شرعی برای اشخاص حقوقی

با توجه به اینکه خلق پول در شیوه رایج آن، توسط نهادهای دولتی یا بانک‌هایی صورت می‌گیرد که اشخاص حقوقی و اعتباری به شمار می‌آیند، این شبهه به وجود می‌آید که چگونه می‌توان اشخاص حقوقی را مشمول خطاب های شارع دانست؛ چراکه مضمون خطابات شارع بیان حکم تکلیفی و یا وضعی است و با توجه به عدم امکان انبعاث در شخص حقوقی به خاطر نداشتن درک، احساس و اراده، ثبوت حکم تکلیفی برای آنها بی معنا است و وقتی حکم تکلیفی قابل فرض نباشد، حکم وضعی که یا موضوع برای حکم تکلیفی قرار می‌گیرد و یا منتزع از حکم تکلیفی است قابل تصویر نخواهد بود. بر فرض از نظر ثبوتی حقیقت حکم تکلیفی اعتبار فعل یا محرومیت بر ذمه و ابراز آن باشد (خویی، ۱۴۲۲، ج ۳: ۲۷۴-۲۷۵) و یا جعل تکالیف را به نحو خطابات قانونی بدانیم که شامل عاجزین از امثال نیز باشد (خمینی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۴۳۷-۴۳۹) اما در مقام اثبات اینکه اطلاق این خطابات شامل شخص اعتباری شود مشکل است زیرا امکان تقیید خطاب نسبت به این اشخاص ممکن نبوده تا در مقابل اطلاق اثباتی برای آن شکل بگیرد. بنابراین نسبت به محل بحث گفته می‌شود مضمون خطاب لاضرر چه بیان حکم تکلیفی باشد و چه بیانگر موقف شارع نسبت به ضررهای تکوینی باشد اطلاق آن نمی‌تواند احکامی را برای اشخاص حقوقی ثابت نماید.

نسبت به شبهه مطرح شده می‌توان اینگونه پاسخ داد که با توجه به اینکه برخی اشخاص حقوقی -مانند مسجد، حکومت، بیت المال و...- در زمان شارع وجود داشته و عرف احکام را با توجه به امکان توجه تکلیف به متولیان این اشخاص حقوقی، متوجه همان اشخاص می‌دیده و متولی را به عنوان متصدی آن شخص حقوقی، مسئول انجام آن تکالیف می‌دیده است؛ گفته می‌شود این فهم عرف مورد امضای شارع بوده است و از نظر اثباتی مشکلی برای شمول خطابات نسبت به اشخاص حقوقی مذکور وجود ندارد اما در مورد اشخاص حقوقی امروزی مانند بانک ممکن است با الغای خصوصیت ادعا شود که میان اشخاص حقوقی آن زمان و آنچه که امروزه پدید آمده تفاوتی وجود ندارد.

اما از نظر شمول حکم وضعی مسئله روشن تر است چرا که در احکام وضعی همین که تکلیف به لحاظ غیر از موضوع حکم وضعی قابل تصویر باشد کافی است. چنانکه برای ثبوت ملکیت به عنوان حکم وضعی برای صبی همین مقدار که احکام تکلیفی مرتبط با ملکیت نسبت به ولی او قابل تصویر است جعل حکم وضعی برای صبی مشکلی ندارد. از این رو می‌توان گفت که در مورد اشخاص حقوقی نیز امکان ثبوت حکم وضعی مانند ضمان با توجه به اینکه احکام مرتبط مثل خروج از عهده به برگرداندن عین و لزوم پرداخت مثل یا قیمت در فرض تلف در حق متولی شخص حقوقی قابل تصویر است ثبوت حکم وضعی مذکور برای شخص حقوقی مشکلی ندارد. (لجنة الفقه المعاصر ۱۴۰۱: ج ۲: ۱۸-۲۱)

چالش پنجم: مستند نبودن نقصان مالیت به خلق پول

مسئله دیگری که در تمسک به قاعده لاضرر باید به آن توجه داشت این است که گفته می‌شود ضرری که در مسئله خلق پول مترتب می‌شود، صرفاً از ناحیه انتشار و توزیع و تزریق پول بر قدرت در جامعه شکل نمی‌گیرد بلکه ضرر در اثر استفاده از این پول برای امور غیر مولد شکل گرفته است و اگر بخواهد لاضرر بر اساس این بیان تطبیق شود باید گفت اشخاصی که پول خلق شده را در قالب تسهیلات یا سایر اشکال از بانک دریافت کرده و آن را در غیر اموری که دولت یا بانک مرکزی سیاست‌گذاری کرده، صرف نموده‌اند سبب تحقق ضرر شده‌اند بنابراین ضمان متوجه ایشان خواهد بود.

در مقام دفع این شبهه به نظر می‌رسد با توجه به اینکه عنوان «خلق پول» موضوع برای ضمان نیست بلکه از این جهت که خلق پول سبب تورم شده و منجر به نقصان در مالیت دارایی‌های پولی افراد می‌شود اگر این نقصان انتساب و استناد به شخص حقیقی یا حقوقی پیدا کند موضوع ضمان خواهد بود. در جایی که ایجاد نقصان در مالیت عرفاً مستند به نهاد یا شخصی نشود موضوع ضمان محقق نخواهد شد. در مثال نقض اگر تورم، ناشی از تصمیم غلط در اصل خلق پول یا سوء مدیریت در پول‌های منتشر شده نباشد ضمان متوجه نهاد یا شخص منتشرکننده پول نیست و اگر به طور فرضی شخصی تسهیلات یا اعتباری را به میزان نقدینگی تورم‌زا دریافت و آن را به گونه‌ای وارد چرخه اقتصاد کند که موجب تورم در اقتصاد شود می‌توان ملتزم شد که همان شخص ضامن کاهش ارزش دارایی‌های جامعه است.

چالش ششم: اثبات ضمان بر اساس قاعده لاضرر

برای اثبات ضمان خلق پول بوسیله قاعده لاضرر گفته می‌شود عدم ضمان کاهش ارزش پول حاصل از تورم در نظر عرف و عقلا ضرر بر مردم است و با تمسک به ادله لاضرر گفته می‌شود که شارع موقفی که منشأ ضرر شود را اتخاذ نمی‌کند لذا ثابت می‌شود که شارع مقدس ضمان را در این موارد جعل کرده است.

نسبت به این بیان گفته شده که نسبت به ضررهای غیر فاحش سیره متصل به عصر معصومین علیهم السلام وجود دارد که با وجود تحقق کاهش ارزش در کالاها به مقدار غیر فاحش، شخص را موظف به پرداخت همان مبلغ یا کالا می‌دیدند و او را ضامن کاهش ارزش نمی‌دیدند.

البته با توجه به اینکه تمام ارزش پول‌های اعتباری و منفعت آن، قدرت خرید آن است و تقریباً هیچ منفعت ذاتی و مصرفی ندارند استفاده از دلیل سیره برای تخصیص ادله لاضرر با مشکل مواجه است. زیرا قدر مسلم از جریان سیره عدم ضمان در مواردی است که علی‌رغم کاهش ارزش قیمت کالا، همچنان ارزش مصرفی خود را داشته است؛ اما اینکه سیره در جایی محقق شده باشد که نسبت به همان ارزش مصرفی نقصانی رخ داده باشد و منشأ کاهش قیمت شده باشد مثل اینکه یخ را در زمستان تحویل دهد یا لباس زمستانی را در تابستان تحویل دهد، تحقق چنین سیره‌ای محل تامل است. (شهیدی، ۱۴۰۰، ج: ۱، ۱۰۲)

به نظر می‌رسد اگر دولت یا نهاد مربوطه به گونه‌ای خلق پول کند که در مدت کوتاهی پول‌های در اختیار مردم مانند تالف تلقی گردد و این تلف به او استناد داده شود به ضمان اتلاف، ضامن خواهد بود اما اگر صرفاً دچار نقص در مالیت شود و بپذیریم که ایجاد نقص در مالیت مصداق ضرر یا ظلم است از ادله لاضرر و حرمت ظلم، ضمان استفاده نمی‌شود بلکه نهایت چیزی که از این ادله به دست می‌آید این است که لازم است کاری کند که این ارزش از دست رفته جبران گردد. به عبارت دیگر اگر شارع در مقام دفع

ضرر حکم تکلیفی حرمت خلق پول و وجوب تکلیفی جبران ارزش کاهش یافته را جعل کرده باشد صدق می‌کند که شارع موقف ضرری ندارد و اینگونه نیست که صدق نفی ضرر متوقف بر جعل حکم وضعی ضمان باشد.

البته اقدام در جهت جبران با توزیع مجدد پول نمی‌تواند محقق شود زیرا این موجب افزایش نقدینگی و درطول آن افزایش تورم و کاهش ارزش پول خواهد شد.

روشن است که میان وجوب تکلیفی جبران با اشتغال ذمه و تبدیل به «دین» شدن میزان ارزش کاهش یافته، تفاوت وجود دارد.

اگرچه اشتغال ذمه شخص حقیقی یا حقوقی آثاری را دارد که در وجوب تکلیفی جبران وجود ندارد چرا که در این صورت از دیون شخص حقوقی حساب شده در حالیکه با قول به عدم ضمان از وظایف و تکالیف شخص حقوقی به شمار می‌آید و این ثاری را در فرض انحلال یا ورشکستگی و ... به دنبال دارد ولی با این وجود ممکن است ادعا شود که عدم ترتب آثار حکم وضعی ضمان، موجب صدق ضرر نیست و نهایت این است که نفع بیشتری برای افراد جلب نشده است.

جمع بندی

حاصل آنچه از مطالب مطرح شده به دست می‌آید، را می‌توان در قالب نکات ذیل خلاصه کرد:

۱. خلق پول در مواردی که بدون پشتوانه و بدون سیاست‌گذاری صحیح و مدیریت و نظارت بر عملکرد بانکها صورت گیرد منجر به تورم و کاهش ارزش دارایی‌های مردم می‌شود.
 ۲. «کاهش ارزش پول» نقصان مالیت، بدون نقص در عین و منافع ذاتی آن است و با این وجود می‌توان ادعا کرد از نظر عرفی مصداقی از ضرر است که در لاضرر نفی شده است چراکه آنچه در لاضرر نفی شده همین ضررهای عرفی است. بر همین اساس با وجود اینکه مالیت پول ناشی از اعتبار است اما برای صدق ضرر مهم نیست که منشأ نقصان تکوینی یا اعتباری باشد بلکه معیار صدق عرفی آن است.
 ۳. مفاد قاعده لاضرر نفی موقفی از شارع است که منجر به تحقق ضرر در خارج شود؛ از این رو می‌توان بر اساس آن نفی یا اثبات احکام تکلیفی و وضعی را استفاده نمود.
 ۴. با وجود اینکه خلق پول در شیوه رایج آن توسط اشخاص حقوقی صورت می‌گیرد ولی می‌توان خطابات شارع از جمله لاضرر را شامل شخص حقوقی نیز دانست و برخی احکام تکلیفی یا وضعی از جمله ضمان را برای آن ثابت نمود.
 ۵. نقصان مالیت ناشی از خلق پول در فرضی موجب ضمان می‌شود که این نقصان منتسب و مستند به فعل شخص یا اشخاص حقیقی یا حقوقی باشد در غیر این صورت نمی‌توان حکم به ضمان نمود.
 ۶. اثبات ضمان خلق پول به وسیله لاضرر متوقف بر این است که علی‌رغم جعل حرمت تکلیفی برای خلق پول در فرض مورد نظر و جعل وجوب تکلیفی تدارک ضرر ناشی از کاهش ارزش، از عدم جعل ضمان به عنوان حکم وضعی بر ذمه نهاد یا شخص خالق پول، صدق کند که موقف شارع موجب ضرر شده است؛ در حالیکه با وجود دو موقف تکلیفی مزبور، اثبات ضرر مستند به موقف شارع و به تبع آن اثبات حکم الزامی مشکل است.
- بنابراین به نظر می‌رسد مهمترین چالش در مسئله امکان تمسک به قاعده لاضرر در خلق پول، قصور این قاعده برای اثبات ضمان در فرض مذکور است.

۱. پایه پولی مجموع ستون بدهی های بانک مرکزی است که به آن پول پر قدرت نیز می گویند. (مجتهد، حسن زاده، ۱۳۹۰، ۴۲) و همچنین می توان به نحو دیگری نیز تعریف کرد: حاصل جمع دارایی های خارجی (طلا و ارز) و داخلی بانک مرکزی (مطالبات از دولت و بانکها)

فهرست منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۳، من لایحضره الفقیه، ج ۳، چ ۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲. اکبری محمود و همکاران، مقاله ابعاد اقتصادی فقهی پدیده خلق پول از منظر بانکداری اسلامی، پژوهش نامه میان رشته ای فقهی، ۸ (۱۶)، ۱۳۵-۱۶۴.
۳. انصاری، مرتضی، ۱۴۲۸، فراند الأصول، چ ۹، قم، مجمع الفکر الاسلامی.
۴. آذرنیوار، محمد، ملک پور، نیما، ۱۳۹۹، یک ساتوشی، تهران، راه پرداخت.
۵. مجتهد، احمد، حسن زاده، علی، ۱۳۹۰، پول، بانکداری و نهادهای مالی، چ ۳، تهران، جنگل، پژوهشکده پولی و بانکی.
۶. جمعی از نویسندگان، ۱۴۰۰، فقه عقود مستحدثه، ج ۱، چ ۱، قم، موسسه انتشارات حوزه های علمیه تقریرات درس استاد شوپایی، جمعی از نویسندگان.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، بی تا، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، چ ۱، بیروت، دارالعلم للملایین.
۸. الحر العاملی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۹، وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، چ ۱، قم، مؤسسه آل البیت.
۹. خمینی، سیدروح الله، ۱۴۲۱ ق، کتاب البیع، ج ۲، چ ۱، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی قدس سره. ۲: ۳۹۲.
۱۰. خمینی، سیدروح الله، ۱۴۲۳، تهذیب الاصول، چ ۱، تهران مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره.
۱۱. خوبی، سید ابوالقاسم، ۱۴۲۲، محاضرات فی أصول الفقه، الخویی، چ ۱، قم، مؤسسه احياء آثار السيد الخوئي.
۱۲. زمخشری، محمود، ۱۳۸۶، مقدمة الادب، چ ۱، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران.
۱۳. سبحانی حسن، درودیان حسین، ۱۳۹۵، ارزیابی توجیه پذیری خلق پول به وسیله سیستم بانکی در نظام بانکداری اسلامی، فسنامه علمی پژوهشی اقتصاد اسلامی، ۱۶ (۶۴) ۳۱-۵۴.
۱۴. شهیدی، محمد تقی، وطن پرست مهدی، ۱۴۰۰، فقه پول استاد شهیدی، چ ۱، قم، مؤسسه انتشارات حوزه های علمیه، ج ۱: ۱۰۲.
۱۵. شیخ الشریعه اصفهانی، فتح الله، ۱۴۱۰، قاعدة لاضرر، چ ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. صاحب بن عباد، اسماعیل، بی تا، المحيط فی اللغة، ج ۸، چ ۱، بیروت، عالم الکتب. ۸: ۲۷.
۱۷. صدر، سید محمد باقر، الهاشمی الشاهرودی، السيد محمود، ۱۴۱۷، بحوث فی علم الأصول، الهاشمی الشاهرودی، چ ۱، قم، مؤسسه دائرة معارف الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البیت.

-
۱۸. طباطبایی، محمدحسین، بی تا، بداية الحکمه، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۳۷۳، رجال الطوسی، چ ۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۲۰. طوسی، محمد بن الحسن، بی تا، الفهرست (للسیخ الطوسی)، چ ۱، نجف اشرف، المكتبة الرضویة.
۲۱. طوسی، محمد بن الحسن، ۱۴۰۷، تهذیب الأحکام، چ ۴، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۲۲. عربی، سیدهادی، علوی، سیداسحاق، ۱۳۹۲، کلیات علم اقتصاد، چ ۱، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۲۳. فیومی، احمد بن محمد، بی تا، المصباح المنیر، چ ۲، قم، مؤسسه دارالهجرة.
۲۴. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، الکافی، ج ۵، چ ۴، تهران، دار الکتب الإسلامیة.
۲۵. لجنه الفقه المعاصر، ۱۴۰۱، الشخص الاعتباری، چ ۱، قم، دفتر فقه معاصر حوزه های علمیه.
۲۶. محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۰۸ ق، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، چ ۲، قم، مسسه اسماعیلیان.
۲۷. محقق داماد، محمد، ۱۳۸۲، المحاضرات (مباحث اصول الفقه) چ ۱، اصفهان، مبارک.
۲۸. نجاشی، احمد بن علی، ۱۳۶۵، رجال النجاشی، چ ۶، قم دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم